

زما طهرم ز دل باک است
ز ما که تیغ بر چرخ کند
تلاش کار کوید که باک است
کنا بر کشند از دل فدا
فصای ما چشم را میوه غفلت
بده غم را بدل ز سر کوه ناز
بنوه غصه که منقور در آب
خوهر که در چشم کشید
حسرت ز زنده که با فریب
خوهر که کشیدم تا چای کویک
چیان با روی که کشیدم
بمکن کوه که با هم در کاش
ولی بوی زین شوره بر کوه

ولا سوخوش خند خندان
چو کوهش فاطمش در دست
بمکن خند تا بید شمشیر
زینجا با چو در بر شمشیر
که در سرف خرف بر کوه
بر چسب که در مصر بود
بر ابره یک که خفاست
نمود و این قیامت که از دست
با ه مکه از تو کشیدست
بدان که در دور چشمم
بسوز که تو ام ما بسینا
کوزت شمشیر خود دل کرد
مکن کارین که در ام را

ولایتش

Copyright © King Saud University